

Analysis and evaluation of urban and rural society of the Safavid era with emphasis on national identity

Nosrat Khatoon Alavi¹

Received Date: 12 Oct 2021
Reception Date: 30 Dec 2021

Abstract

The main purpose of this article is to study the urban and rural community of the Safavid era. With the rise of the Safavids, there was always a dynamic classification (coexistence) of dynamism between the peasant and urban nomadic communities, so much so that the Safavids redefined the social structure of Iran with an emphasis on a new religious and national identity. The whole formation of the social structure of the Safavids remains as a context in which political and national unity, civilization, social welfare, economic prosperity and cultural dynamism, and extensive relations with foreign states emerged. Of course, this description does not mean the confirmation of all aspects of the class structure of the Safavid era in the periods of the Safavid sultans, because social, economic, religious and governmental changes played a key role in creating social structure during the different Safavid rulers. According to this consideration, the question is how did the Safavids act in the political structure of their power in the social process and in the face of social classes in order to survive and perpetuate their political identity? In such a structure, the government or the king, due to the enjoyment of vast power and beyond the social classes, has always played two important functions to motivate the maintenance or development of that power, one is to maintain the social system, and the other is to strive. To change it was in a situation where such a necessity was recognized for the survival and permanence of the political

¹ . Assistant Professor, Department of History, Faculty of Literature and Humanities, Velayat University, Iranshahr, Iran n.alavi@velayat.ac.ir

structure. One of the aspects of justice is the preservation of social classes in place, and perhaps it had a duty to make a serious effort to achieve it by relying on its political authority. This concept has been widely discussed and emphasized in historical texts and policies. This research intends to study and analyze the society of Safavid Shiite state in the perspective of political, social and economic life with a descriptive-analytical method while considering the necessity of using sociological approaches in the analysis of historical phenomena and based on library sources.

Keywords: Safavid, urban society, rural society, traditional structure, national identity.

تحلیل و ارزیابی جامعه شهری و روستایی عصر صفوی با تأکید بر هویت ملی

نصرت خاتون علوی^۱

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۷/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۰۹

چکیده

هدف اصلی نوشتار حاضر مطالعه بررسی جامعه شهری و روستایی عصر صفویه است. به هنگام ظهور صفویان همواره مفصل‌بندی (همزیستی) طبقاتی پویایی مابین اجتماعات عشایری دهقانی و شهری فراهم گردید، چندان‌که صفویان ساختار اجتماعی ایران را با تأکید بر هویت مذهبی و ملی جدیدی تعریف کردند. کلیت شکل‌بندی ساختار اجتماعی صفویان همچون بستری می‌ماند که در سایه آن وحدت سیاسی و ملی، مدنیت، رفاه اجتماعی، رونق اقتصادی و پویای فرهنگی و روابط گسترده با دول خارجی به وجود آمد. البته این توصیف به معنای تأیید همه جنبه‌های ساختار طبقاتی عصر صفویه در دوره‌های سلاطین صفوی نیست، زیرا تحولات اجتماعی، اقتصادی، مذهبی و شیوه حکومتی، در ایجاد ساختار اجتماعی در دوره حاکمان مختلف صفوی، نقش اساسی داشته است. بنا به این ملاحظه، این پرسش وجود دارد که صفویان در ساختار سیاسی از قدرت خود در فرایند اجتماعی و برای بقاء و دوام هویت سیاسی خود مواجه با طبقات اجتماعی چگونه عمل کردند؟ در چنین ساختاری، دولت یا شاه به دلیل بهره‌مندی از قدرت گسترده و فراتر از طبقات اجتماعی قرار داشتند، همواره ایفاگر دو کارکرد مهم به انگیزه حفظ آن ساختار و یا توسعه اقتدار آن بوده است، یکی تلاش برای حفظ

۱. استادیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه ولایت ایرانشهر، ایران

n.alavi@velayat.ac.ir

نظام اجتماعی، و دیگری تکاپو برای دگرگونی آن در شرایطی که چنین ضرورتی برای بقاء و دوام ساختار سیاسی تشخیص داده می‌شد، بوده است. یکی از جنبه‌های عدالت حفظ طبقات اجتماعی در جایگاه خود است، و شاید وظیفه داشت در تحقق آن با تکیه به اقتدار سیاسی خویش اهتمام جدی داشته باشد. این مفهوم در متون تاریخی و سیاست‌نامه در شکل گسترده‌ای مطرح و مورد تأکید قرار گرفته است. این پژوهش درصدد است با روش تفسیری-کیفی ضمن توجه به ضرورت کاربرد رویکردهای جامعه‌شناسی شناسی در تحلیل پدیده‌های تاریخی و برپایه منابع کتابخانه‌ای، جامعه دولت شیعی صفویه را در چشم‌انداز حیات سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بررسی و تحلیل نماید.

واژگان کلیدی: صفویه، جامعه شهری، جامعه روستایی، ساختار سنتی، هویت ملی.

مقدمه و بیان مسئله

جامعه ایران عهد صفوی شاهد تغییرات اجتماعی و اقتصادی قابل توجهی بود. از لحاظ ساختار عمومی اجتماعی، این جامعه وارث شرایط ماقبل صفوی آن بود که به شدت تحت تأثیر تحولات ناشی از یورش مغولان و جابه جایی های جمعیتی پس از آن قرار گرفته بود. سنت های اجتماعی ترکیبی از آداب ریشه دار زندگی شهری و یکجانشینی بود که با مهاجرت اقوام ترک و مغول، عناصری از رسوم زندگی صحراگردی شایع در میان آنان نیز در جامعه ایرانی رواج یافت.

حفظ این نظام اجتماعی یکی از وظایف مهم دولت صفوی را تشکیل می داد. تأکید منابع تاریخی و سیاست نامه ها بر مفهوم عدالت مبنی بر این که هر یک از طبقات اجتماعی در جایگاه خود حفظ شوند تا مانع از چیرگی و ظلم یکی بر دیگری شوند گواه بر اهمیت و ضرورت اجرای چنین وظیفه ای از سوی پادشاه داشته است. صفویان نیز در توجه به این مهم گریزی نداشتند. زیرا تداوم قدرت و دولت و فراز آمدن بر چالشها که استمرار آن موجب برهم خوردن ساختار اجتماعی می گردید آنان را ملزم به رعایت این مهم ساخته بود. از این روی صفویان برای رسیدن به اهداف خود به دو شیوه عمل کردند. نخست در حفظ نظام اجتماعی که مقصود طبقاتی هستند که در کنار حاکمیت بهره مند از قدرت بوده و به شیوه سنتی به اهل قلم و اهل شمشیر تقسیم می شدند تا آنجا پیش رفتند که از ناحیه آنان خللی بر دستگاه قدرت و هویت دولت وارد نمی شد، و آنگاه که چنین خطری شکل گرفت صفویان در صدد تغییر نظام اجتماعی به منظور دست یافتن به یک نظم جدید و در پیوند با نظام سیاسی برآمدند. حمایت از عناصر ایرانی یا اهل قلم و سپس گرجیان مهمترین راهکاری بود که نشانه های آن در عهد شاه تهماسب یکم آغاز شد و در عهد شاه عباس یکم با سیاست حساب شده ای دنبال گردید. در نظم جدید اجتماعی دو طبقه مهم بهره مند از قدرت و موقعیتی شدند که در مقابل به ضعیف شدن صوفیان و ترکان قزلباش منجر گردید. یکی اشرافیت جدید نظامی (غلامان گرجی)، و دیگری طبقه دینی که عموماً دارای هویتی ایرانی بوده و در کنار اهل قلم مجموعه

واحدی را تشکیل دادند. این تحول هر چند که در کوتاه مدت موجبات ثبات سیاسی و اجتماعی را به همراه آورد، اما در دراز مدت آن طبقات نتوانستند مانع از فروپاشی دولت صفوی بشوند.

اکنون این پرسش وجود دارد که صفویان در بازگشت به تعادل در نظام اجتماعی به چه تدبیری اندیشید؟ و چگونه توانست در دوران باقیمانده حکومت خود در سامانمندی اجتماعی نقش حقیقی خود را به عنوان فرمانروا به دست آورند؟

با توجه به موضوع این پژوهش که به بررسی ساختار اجتماعی در ایران عهد صفوی اختصاص یافته در داوری کلی نسبت به مجموعه آثاری که درباره شرایط سیاسی آن دوران نوشته شده، و به رغم نتایج مبهمی که این نوع پژوهشها به همراه داشته است چنین می نماید که این نوع تحقیقات عمدتاً بر محور بررسی تاریخ تحولات سیاسی و ریشه یابی علل و عوامل وقوع حوادث و یا توصیف رویدادهایی بوده است که در فرایند وقایع سیاسی آن دوران در خور نگرش و تأمل بوده اند. هر چند که در این میان برخی تک نگاریهای پراکنده نویسندگان اروپایی نظیر مینورسکی، هیئتس، رهبرن، سیوری، مزای و غیره وجود دارند که به بررسی ساختار تشکیلات اجتماعی آن دوران پرداخته اند و بخشی از سیمای اجتماعی دولت صفوی را نمایان ساخته اند.

جامعه سنتی

دوره نخست حکومت صفوی را می توان عصر چیرگی اهل شمشیر بر اهل قلم نام نهاد. وقوع چنین شرایطی بیشتر متأثر از ماهیت نظامی ساختار سیاسی بود، که به نظر می رسد گریزی از آن وجود نداشته است، این ویژگی در زمان شاه اسماعیل یکم بیشتر جلوه نمود. زیرا این تحقق اهداف سیاسی و نظامی وی عمدتاً با تکیه بر نیروی اهل شمشیر که مقصود ترکان قزلباش است تحقق پذیرفت. بنابراین به یک معنا می توان گفت که شاه صفوی در کارکرد اجتماعی برتری اهل شمشیر را بر اهل قلم که مقصود تاجیکان بودند بر خود پذیرفته بود. بی گمان همین عقیده راه را برای استیلای طولانی ترکان قزلباش در ساختار سیاسی و

اجتماعی گشود. هر چند که شاه اسماعیل با آگاهی یافتن از برهم خوردن توازن اجتماعی تدبیری اندیشید که با واگذاری قدرت بیشتر به اهل قلم که مقصود ایرانیان یا تاجیکان بودند آن را متعادل سازد (savory, 1960: 100). اما راهکاری را که وی بدان می اندیشید و آن واگذاری مناصب عالی همچون مقام وکالت است، راهکاری سطحی به نظر می رسد چنانکه پس از وی آن نظم مقطعی فروریخت و چالشهای جدیدی را در درون ساختار اجتماعی رقم زد. بنابراین در ارزیابی کلی از جایگاه شاه اسماعیل در عملکرد اجتماعی می توان گفت که او قادر به کنترل در حفظ نظام اجتماعی نبود.

در بررسی این فرایند به نظر می رسد سه عنصر مهم در برهم خوردن نظام اجتماعی نقش مؤثری داشته است. نخست جایگاه مردی و صوفیانه ترکان در طریقت صفوی، چنانچه خود را در بهره مندی از حقوق بیشتر سیاسی - اجتماعی محق می دانستند. دیگر، حضور فراگیر ایلات و عشایر ترکمان در ایران بود که بدنبال آن شاه اسماعیل ناگزیر شد «ممالک» را به عنوان تیول میان آنها تقسیم نماید. گسترش نظام تیولداری و مهاجرت روز افزون ترکان از سرزمین آناتولی به ایران، برتری آنان را در برابر تاجیکان در ساختار اجتماعی به همراه داشت. البته واگذاری زمین به ترکان (تیول، اقطاع) ابتکار صفویان نبوده و به اعصار گذشته باز می گشت، اما تحولات سیاسی - مذهبی جدید با توسعه قابل توجه نظام تیولداری همراه شد و کاملاً آن را از گذشته متمایز ساخت. این رویداد به رشد اقتدار اجتماعی و اقتصادی عشایر و ایلات ترک کمک مؤثری نمود (لمبتون، ۱۳۷۷: ۲۱۵ - ۲۱۴؛ مینورسکی، ۱۳۶۸: ۲۵۷ - ۲۵۳).

عنصر سومی که می تواند از این نگاه مورد توجه قرار گیرد واگذاری مناصب نظامی - سیاسی از سوی رأس حاکمیت به نخبگان و اشراف نوپای قزلباش بود. سیوری در بررسی مناصب عمده دولت صفوی در زمان شاه اسماعیل یکم نشان داده است که از پنج مقام مهم حکومتی (وکیل، امیرالامراء، قورچی باشی، وزیر، صدر) سه منصب عمده آن (وکیل، امیرالامراء و قورچی باشی) در انحصار ترکان قرار داشته است (سیوری، ۱۳۸۰: ۱۰۵ - ۹۱). تمرکز این سه عنصر در میان اهل شمشیر برای آنان اقتدار سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فراوانی را به همراه آورد و تداوم و توسعه آن می توانست تهدیدات بسیاری را در تضعیف موقعیت شاه در

ساختار سیاسی و اجتماعی، و از همه مهمتر دگرگونی عمیق اجتماعی به نفع ایلات و عشایر ترکمانی به همراه داشته باشد. از بررسی کنشهای سیاسی اسماعیل چنین استنباط می شود که وی چنین خطری را دریافته بود. به همین سبب گرایش ظریفی از خود در تعدیل موفقیت ترکان با برکشیدن اهل قلم و اختصاص منصب وکالت به آنان که مهمترین مقام سیاسی به شمار می آمد، نشان داد، و آن نیز عملی گردید. این تصمیم هرچند که سودمند افتاد و شاه از قدرت معنوی و سیاسی خود در تنظیم نظام اجتماعی بهره گرفت. اما منزلت صوفیانه و تیولداری آنان که با در اختیار داشتن حکومت ولایات در قلمرو ایران همراه بود همچنان حقوق وسیعی را برای آنان محفوظ نگاهداشت، و به معنی واقعی تر کفه ترازوی اجتماعی همچنان به نفع ترکان قزلباش باقی ماند.

این حقیقت آنگاه آشکار شد که با مرگ شاه اسماعیل یکم و جلوس تهماسب به تخت شاهی برای مدت یک دهه شاه به عنوان ناظم و هماهنگ کننده نظام اجتماعی اعتبار خودش را از دست داد. هر چند که گفته می شود شرایط سنی تهماسب (وی ده ساله بود که به قدرت رسید) عامل وقوع چنین بحرانی در نوک هرم اجتماعی گردیدروملو، ۱۳۴۹: ۲ / ۲۵۰؛ ترکمان، ۱۳۷۷: ۱ / ۸۳ - ۷۷). و این سخن درستی است. اما، نباید فراموش کرد که تزلزل ساختار اجتماعی و رابطه آن با ویژگی های سنی و شخصیتی شاه یکی از برایندهای تحول اندیشه ای حکومت با برآمدن و چیرگی ترکان بر ساختار سیاسی ایران از عهد سلاجقه به بعد بوده است. البته نباید تصور کرد که چنین رابطه ای در ساختار سیاسی پیش از ترکان وجود نداشته است، بلکه این تأکید از آن روی است که ماهیت عشیرتی قدرت اقتضا می کرد که در شرایط طفولیت یا کهولت شاه نخبگان ترکمانی در اداره سیاست برای خود حقوق وسیعی را قائل باشند، و از آنجا که این حق را اغلب ریش سفیدان و ارشدان قزلباش برای خود قائل بودند وقوع چالشهای فراگیر قدرت در نظام اجتماعی امری اجتناب ناپذیر به نظر می رسید. بنابراین اشتباه است که تصور کنیم که رقابتها و جنگهایی که در مدت ده سال از حکومت شاه تهماسب روی داد ماهیتاً ناشی از ناسازگاریهای اجتماعی ترک و تاجیک بوده است. مطلبی که سیوری بر آن تأکید دارد (سیوری، ۱۳۸۰: ۱۶۷). جدا از واقعیت فوق، آنچه راه را بر وقوع

چنین شرایطی برگشود، برخورداراری شاه تهماسب قبل از آغاز سلطنت، از تربیت و آموزه های ترکمانی است. صفویان به تبعیت از سنت رایج در ساختار سیاسی ترکمانی، همچون آق قویونلوها و پیش تر از آن، از سلاجقه رسم تعیین للگی را برای شاهزادگان خود پذیرفته بودند. شاه اسماعیل نیز چنین کرد و چون تهماسب متولد شد و به حکومت هرات منصوب گردید، امیر خان موصلو را به للگی او برگزید و به نیابت از طرف وی «زمام رتق و فتق و قطع و فصل مهمات آن ولایت» را در اختیار خود داشت (خواندمیر، ۱۳۶۲: ۸۸). البته این مطلب بدین معنی نیست که شاهان صفوی هویتی ترکمانی به دست آوردند، بلکه از آن روی است که این شیوه سنتی زمینه های گسترش اقتدار اشراف قزلباش را در ساختار اجتماعی فراهم آورد، و چون به سلطنت رسید راه گریزی از نفوذ و استیلای آنان نبود. یکی از مهمترین جنبه های سیاسی و اجتماعی این فرایند آن بود که تاجیکان و اهل قلم را در شرایط پیچیده و ناگواری قرار می داد. این واقعیتی غیر قابل انکار است که به دلیل تفاوت در آموزه های اجتماعی تاجیکان و ترکان، مانع از به وجود آمدن سازگاری و آمیزش میان آنان گردیده بود. ترکان، مهاجرانی بودند با زندگی شبانی و گله داری که در طول سال بیلاق و قشلاق می کردند، و در مناسبات درون قبیله ای آنچه میان آنها پیوند برقرار می ساخت سنتها و اعتقادات ریشه دار اجتماعی و اطاعت محض افراد یک قبیله از رئیس و امیر خود بود. درون این ساختار متشکل از سلسله مراتبی ساده بود که روسای قزلباش یا امرا در رأس آن قرار داشتند و بقیه مردم قبیله در پایین آن واقع شده بودند (reid, 1983:76).

این خصوصیات قومی و متضاد با جامعه ایرانی، از آنان جنگجویانی ساخته بود که در نگاه به غیر، آنان را افراد فرومایه ای می پنداشتند که در خود شایسته برقراری پیوندهای اجتماعی و سیاسی با آنان نمی دیدند. منشأ کشمکشهای اجتماعی ترک و تاجیک در ایران عهد صفوی از همین تباین و ناسازگاری قومی و فکری نشأت می گرفت. بنا به این خصوصیت، بررسی چنین تضادی، با غلبه یافتن قزلباش در ساختار اجتماعی در طی ده سال نخستین حکومت شاه تهماسب از اهمیت ویژه ای برخوردار است. در واقع می توان گفت که تضاد قومی ترکمانی -

تاجیکی در عرصه امور حکومتی تاثیر عمیقی به جای گذاشته بود، و همین موضوع سبب شده بود تا اختلافات دامنه داری میان آنها به وقوع بپیوندد.

تردیدی نیست که شاه تهماسب بر این واقعیت آگاه بود که با تکیه بر جنبه های معنوی مقام مرشدی طریقت به مثابه آنچه که پدرش از آن بهره مند بود امکان حصول به چنین جایگاهی برای وی میسر نیست. زیرا چنین منزلتی در همان زمان پدرش و پس از جنگ چالدران فرو ریخته بود (savory, 1987: 30) در واقع نقش ارشاد و مرتبه مرشدی شاه صفوی در میان مریدان از جایگاه فرا زمینی اش نزول کرد و شاید تنها به روابط ساده مرید و مراد بنا به آنچه که در طریقه های صوفیانه معمول بود محدود گشت. وقایع ده ساله نخستین پادشاهی تهماسب آشکارا این واقعیت را به ثبوت رسانید که دل سپردن به احیای روابط معنوی با ماهیت کاریزمایی قدرت تلاشی بیهوده خواهد بود. مینورسکی بیان می کند که حکومتی که اسماعیل بنا گذاشت حکومتی تئوکراسی بود، حکومتی که به وسیله مذهب و با مساعدت دسته ای به نام شاهسون حمایت می شد، و هر گاه که «صلای شاهی سیونی» سر می داد، مریدان تسلیم تصمیمات مرشد کامل می شدند. اما جانشینان بعدی او از این نیروی معنوی بی نصیب ماندند (minorsky, 1964: 282) در واقع آنچه از مقام مرشد کامل برای تهماسب باقی مانده بود ماهیتی صوری داشت. چنان که از مضمون عبارتی که از زبان وی نقل شده می توان به آگاهی تهماسب بر این واقعیت، پی برد. او می نویسد: «تصور می کنم که مرا نه لشکر هست و نه خزانه و نه اسباب و نه مدد کاری از اهل عالم» (حیدرالصفوی، ۱۳۶۳: ۴۸). این نکته می رساند که تهماسب همانند پدرش فاقد اقتدار معنوی لازم بود که با «صلای شاهی سیونی» بتواند قزلباش را وادار به تسلیم سازد.

بنابراین پر واضح است که شاه تهماسب نمی توانست با تکیه بر منطق اندیشه ای تصوف و احیای مرشد کامل با اقتدار پیشین گام موثری در انتظام امور اجتماعی و برقراری تعادل میان اهل قلم و شمشیر بردارد. مضافا اینکه با استقرار گسترش رابطه مرید و مرادی مجددا هرم اجتماعی به نفع یک طبقه خاص تقویت می گردید. و این راهی نبود که شاه صفوی به آن می اندیشید.

به نظر می‌رسد، شاه تهماسب در ایجاد یک نظام اجتماعی متعادل به سه طریق عمل می‌کرد. اما نباید تصور کرد که این سه طریقه در آثار تاریخی در شکلی طبقه بندی شده و به عنوان اهدافی تدوین شده از سوی پادشاه آمده است. در واقع روشهای مورد نظر از سلوک او در حکومتداری استنباط می‌شود، آن هم بنا به آنچه که تاریخ نویسان از حوادث دوران او نقل و روایت کرده اند. نخستین موردی که قابل توجه است روی آوری و تلاش شاه تهماسب به دین و شریعت بود. سرآغاز این رویکرد با توبه مشهور او در سال (۹۴۰ / ۱۵۳۳) اتفاق افتاد. سالی که پایان عصر حاکمیت ایران قزلباش و جنگهای درون قبیله ای نامیده شده است. اهمیت این واقعه در این است که از آن پس فرمانروای صفوی همه نیروی خود را صرف تقوا و حمایت از شریعت و عالمان دینی نمود، و هیچ شواهدی وجود ندارد که او توبه خود را شکسته، و یا پشتیبانی خود را از دین کم کرده باشد. من تصور می‌کنم که شاه تهماسب با تکیه بر شریعت و قداستی که از پابندی و عمل به آن برای او به همراه می‌آورد به دنبال کسب قدرت و مشروعیتی بود که بتواند با تکیه بر آن از عهده مهمترین وظیفه حکومتی خود یعنی فائق آمدن بر بحرانهای اجتماعی و از همه مهمتر ساخت اجتماعی هماهنگی را به وجود آورد.

دستاورد مستقیم چنین فرایندی آن بود که جای اندیشه طریقتی را اندیشه شریعتی می‌گرفت، و به تبع آن حمایت عالمان دینی و ایرانیان را در پی می‌آورد. البته نباید چنین اندیشید که وی در مقابل تصوف و صوفیان به دشمنی پرداخت. چنان که هیچگونه دلیلی بر این ادعا نیست. اما به نظر می‌رسد که جانبداری از شریعت بتدریج و در حرکتی دراز آهنگ از اهمیت طریقت و صوفیان که همانا قزلباشان بودند فروکاست. در واقع تهماسب، برخلاف اسماعیل دیگر ضرورتی نمی‌دید که برای ایجاد نظم و همسویی میان طبقات اجتماعی با ایجاد مناصب، درصدد ادغام و هماهنگی میان سازمان صوفیانه قزلباشی و نظام دیوانی کهن ایرانی برآید، طراحی که قبلا شکست خورده بود (savory, 1960: 150).

دومین راهکار سیاسی را می‌توان در لشکرکشیهای شاه تهماسب به سرزمین گرجستان جستجو کرد. این تهاجمات در طول حکومت وی بیش از هفت بار اتفاق افتاد. منابع تاریخی

شرح این جنگها را به تفصیل آورده اند و عموماً هدف از آن را جهاد و گسترش آئین اسلامی در میان گرجیها قلمداد نموده اند (روملو: ۱۸۶: قمی؛ ۱۳۵۹: ۱ / ۳۷۰). بدون تردید روی آوردن به چنین اقدامات نظامی ای، رابطه نزدیکی با وجهه دین یارانه تهماسب داشته است. اما نمی توان این واقعت را هم نادیده گرفت که از دیرباز برای صفویان جنگ در قفقازیه برای قزلباشان همراه با تجربه اندوزی بوده است. به ویژه آنکه می توانست پیروزی در برابر گرجیها که چندان هم سخت نبود تا اندازه قابل توجهی شکست در برابر عثمانیها را تحت تاثیر قرار دهد.

اما به نظر نمی رسد که شاه تهماسب تنها در این لشکرکشی ها اهداف مذهبی و نظامی می نموده است. آوردن اسیران گرجی به قلمرو ایران که اغلب کودکان و زنان بودند و سپس ورود آنها به دربار سلطنتی یکی از پیامدهای مهم این دوره از جنگها بود که تاثیر درخور نگرشی در ساختار اجتماعی ایران به جای گذاشت (ترکمان: ۱ / ۱۴۴۰) اما منابع فارسی در این باره، و هم چنین حضور گرجیان به عنوان یک نیروی نژادی جدید در برابر ترکان قزلباش و ایرانیان در نهادهای مختلف سیاسی و نظامی، هیچ نوع گزارشی در اختیار قرار نمی دهند تا بتوان برپایه آن به ارزیابی دقیق تری در مورد آن پرداخت. مینورسکی بدون آنکه به وقایع زمان شاه تهماسب توجهی کرده باشد، سرآغاز این تحول اجتماعی در طبقات حاکمه را از زمان شاه عباس قرار داده است (مینورسکی، ۱۳۶۸: ۲۸ - ۲۷). اما به عقیده سیوری آوردن گرجیان به ایران مبتنی بر سیاست آگاهانه ای بود که شاه تهماسب برای ایجاد توازن اجتماعی در نهاد قدرت دنبال کرد، اما وی تنها در این باره حدس زده است بدون آنکه شواهد تاریخی ای را ارائه نماید (سیوری، ۱۳۷۴: ۶۴ - ۶۲).

تردیدی نیست که فقدان آگاهی های تاریخی، محدودیتهای عمیق را بر تحلیل چنین فرایندی تحمیل ساخته است، اما اگر به حوادث پس از مرگ شاه تهماسب نظری انداخته شود و اگر ادعای حیدر میرزا را که از مادری گرجی زاده شده بود، مبنی بر اینکه شاه صفوی وی را جانشین خود قرار داده، حمل بر صحت آن بدانیم، روشننگر این واقعت است که شاه تهماسب آگاهانه در تغییر و یا توزیع جدیدی از قدرت میان طبقات اجتماعی با ورود گرجیان

به این عرصه می‌اندیشیده است. اما گویا، پادشاه صفوی در تحول اجتماعی و رسیدن به هدف خود به جای توجه به عمق نهادهای اجتماعی به رأس هرمی آن توجه داشته است. شاید بر این اساس که انتخاب شاهزاده ای همچون حیدر میرزا به عنوان پادشاه صفوی می‌توانست شکل جدیدی از توزیع قدرت میان گروههای قفقازی، ترکان قزلباش و ایرانیان به وجود آورد. اما ستیزه‌هایی که با مرگ وی به وقوع پیوست نشان داد که او در این تدبیر موفق نبوده است.

دور کردن امیران نظامی قزلباش از مرکز قدرت با واگذاری تیول و حکومت ولایات به آنها یکی از ابتدایی‌ترین راههایی بود که تهماسب می‌توانست حداقل از سطح فشارهای سیاسی آنان بر ساختار سیاسی بکاهد. بنا به همین ملاحظه، فرمانروای صفوی بدین طریق ترکان قزلباش را از مرکز مرخص و پراکنده کرد (لمبتون، ۱۳۷۷: ۲۱۵)، و به نظر می‌رسد که این روند تا پایان سلطنت شاه تهماسب ادامه یافت. چنان که دالسانداری که در اواخر حکومت شاه تهماسب در ایران حضور داشته، می‌نویسد، ایران که به پنجاه ناحیه تقسیم می‌شد به جز مرگ حکومت که در اختیار شاه و خاندان سلطنتی بود مابقی قلمرو و ایالات ایران در احاطه حکام ترکمان قرار داشت و هر کدام جمعیتی بین ۵۰۰ تا ۳۰۰۰ نفر سوارکار ترکمان در اختیار خود داشتند (سفرنامه ونیزیان در ایران، ۱۳۴۹: ۳۴۸). این آمار با گفته‌های اسکندر بیگ منشی درباره وضع مشاغل و مناصب حکومتی در زمان شاه تهماسب مطابقت می‌کند، بلکه می‌توان گفت اسکندر منشی درصد بالاتری را نشان داده است (ترکمان، ۱ / ۲۲۲).

اگرچه این سیاست دولت مرکزی را از فشارهایی که از ناحیه ترکان وجود داشت رها کند. اما، تدبیر کارآمدی در تعدیل نظام اجتماعی نبود. در واقع این شیوه تنها سبب گردید تا کانون‌های متعدد بحران در قلمرو ایران پراکنده شود، و به همان نسبت دولت مرکزی نظارت موثری بر عملکرد آن نداشت. درک این واقعیت آنگاه ممکن است که به کشمکشها تنازعات قومی پس از وی که تقریباً به مدت دو دهه تا برآمدن شاه عباس اول ادامه یافت نگرسته شود.

جدا از موارد سه‌گانه ای که بدان اشاره شد، می‌توان خط مشی چهارمی را نیز بر آن مجموعه افزود. و آن تغییر و تبدیل ممالک یا اراضی دولتی به املاک خاصه و سلطنتی است.

آهنگ چنین حرکتی هر چند که کند بود، اما تهماسب برخی از ولایات مهم چون تبریز، قزوین، اصفهان، کاشان، یزد و ابرقوه را به ایالات خاصه تبدیل نمود (برن رهبر، ۲۵۳۷: ۱۷۷). از چگونگی اداره آن ایالات اطلاعات روشنی در اختیار نداریم و بدستی معلوم نیست که اداره آنها آیا به وسیله ترکان انجام می گرفته و یا افرادی غیر ترک به حکومت آن نواحی منصوب می شده اند. اما رهبر برن در خصوص وضع ایالات خاصه در قرن دهم هجری حدس زده است که «موقعی ایالتی خاصه بوده است که ارباب قلم نوعی را در آنجا به حکومت منصوب می کرده اند» (همان: ۱۷۲). از سوی دیگر به نظر می رسد که هدف شاه تهماسب از تبدیل املاک دولتی به خاصه بیشتر بنا بر ملاحظات مالی و افزایش درآمدهای خزانه سلطنتی بوده است (همان: ۱۹۵)، نه به عنوان یک سیاست آگاهانه در کاهش قدرت قزلباش در اراضی تیول. هر چند که اجرای این سیاست خود به خود به محدودیت در اعمال قدرت ترکان در قلمرو و ایالات می انجامید.

در مجموع می توان گفت شاه تهماسب با تکیه بر راهکارهای مزبور و با بهره گیری از اقتدار معنوی و سیاسی خود می کوشید شرایط مطلوب و متعادلی را در نظام ایجاد کند. او در این فرایند گرایش نسبت به اهل قلم یا اهل شمشیر و همچنین نیروهای جدیدی که خاستگاه گرجی داشتند از خود نشان نداد. به معنای روشن تر از بررسی دوران حاکمیت وی چنین استنباط می شود که آگاهانه و یا از روی تعمد هیچگاه یک گروه نژادی رادر مقابل گروه های دیگر برتری نبخشید، بلکه ترجیح داد با حفظ ساختار سنتی که بر دو ساخت دیوانی (اهل قلم) و نظامی (اهل شمشیر) استوار بود، توازن در نظام اجتماعی رسمی را حفظ نماید. شاید دلیل وارد نساختن غلامان گرجی به آن دو قلمرو از آن روی بود که ممکن بود این توازن را برهم زند. و لذا ترجیح داد غلامان گرجی تنها در دربار سلطنتی باقی بمانند تا به کمک آنان از نیروی فشار و تهدیدات هر کدام بر ساختار مرکزی جلوگیری شود. اما، با وجود این، در زمان وی طبقه اهل شمشیر با عنایت به آنکه حکومت ولایات و تشکیلات و نیروی نظامی را در احاطه خود داشتند، سبب برتری آنان در مقابل اهل قلم گردیده بود. در واقع شاه تهماسب از

این جهت میراث دار شرایطی بود که از گذشته باقی مانده بود، او بدون آنکه قادر به تغییر آن باشد تنها سعی نمود از وقوع چالشها و ستیزه های قومی میان آنها جلوگیری به عمل آورد. در فاصله مرگ شاه تهماسب تا برآمدن شاه عباس یکم هیچگونه تحولی در کارکرد اجتماعی دولت روی نداد. بلکه با توجه به آشفتگیهای سیاسی و اجتماعی این دوره که در حجم گسترده ای جامعه ایران را فراگرفت و به ویژه در زمان شاه محمد خدابنده به اوج خود رسید، نقش شاه در ساختار سیاسی در مقابله با بحرانها و برقراری نظم اجتماعی به سستی گرایید. ریشه های این نابسامانی ها در چیرگی مطلق امیران قزلباش بر حیات اجتماعی آن دوران بود، و با وجود آن که شاهان صفوی بر آن آگاهی داشتند، اما تا به قدرت رسیدن شاه عباس یکم هیچ یک قادر به تغییر آن ساختار نبودند.

جامعه شهری

جامعه هرمی شکل بود که در رأس آن، شاه قرار داشت و مردم عادی در قاعده هرم جای می گرفتند. مردم عادی شامل دهقانان مناطق روستایی، صنعتگران، دکانداران و تجار کوچک شهرها بودند. بین شاه و مردم عادی، اشراف لشکری و توده ای از مقامات روحانی در سطوح مختلف و با وظایف متفاوت قرار داشتند (سیوری، ۱۳۷۴: ۱۵۹).

در ساختار شهری، بازار و اصناف اهمیت ویژه ای داشتند. بازار منبع درآمد و در واقع نبض تپنده اقتصاد محسوب می شد. اصناف مختلف در نواحی گوناگون بازار تجمع داشتند و قسمتی از بازار به نام آنان اختصاص می یافت، مثلا در مورد اصناف بازارهای اصفهان می توان بدین موارد اشاره کرد: بازار بوریا بافها، بازار قنادها، بازار کلاهدوزها، بازار منقال فروشها، بازار چیت سازها، بازار زرگرها، بازار تفنگ سازها، بازار چخماق سازها (بازار شمشیرگران، بازار زین سازها، بازار آهنگران، بازار ریخته گران ... و گاهی بازار به اسامی عام یا خاص نیز شهرت می یافت مانند: بازار گلشن، بازار قیصریه و بازار دارالشفاء) باستانی پاریزی، ۱۳۶۷: ۱۵۱). در بازار قزوین دکانهایی برای انواع تجارت وجود داشت و شاه در آنجا صاحب تخت مخصوص بود. این تخت بر روی شش ستون قرار داشت و روی آن را با قالیهای پر از رشته های طلا و

نقره و نیز با قالیهای ابریشمی به طرز با شکوهی تزیین کرده بودند. کرسی شاه که از نقره و مزین به فیروزه و یاقوت و شش الماس درخشان بود در وسط قرار داشت. تعداد زیادی چراغ در اطراف تخت آویزان شده بود (اولناریوس، ۱۳۶۳: ۸۷). اولناریوس در وصف بازار شماخی می‌گوید: «این بازار در قسمت جنوبی شهر قرار داشت و بازار بزرگی بود که با چند کوچه سرپوشیده که در آنجا حجره‌هایی با انواع و اقسام کالا و اجناسی از قبیل کتان، ابریشم، نقره و طلا آلات، تیر، کمان، شمشیر و سایر صنایع دستی که می‌توان آنها را با قیمت ارزان خریداری کرد. کنار بازار دو محل خرید و فروش با دالان و حجره‌های مجزاست که در آنجا سوداگران بیگانه اجناس را به طور عمده معامله می‌کنند. یکی از آنها کاروانسرای شاه نام دارد که روسها در آنجا به تجارت فلز، روی، مس، چرم دباغی شده و پوست سمور روسی می‌پردازند» (سیوری، ۱۳۷۴: ۱۷۴). در مورد بازار تبریز نوشته‌اند: «بازارهای آن تماماً سرپوشیده بود و همیشه پر از امتعه نفیسه، و برای صنایع بازارهای علیحده مخصوصی داشت. صنعتگران آن اغلب آهنگر بودند که بعضی اره و بعضی تیر و بعضی سوهان و بعضی چخماق برای آتش زدن تنباکو و توتون می‌ساختند. بعضی هم قفل سازند یعنی فقط از آهن آلات که به کار در و پنجره می‌آید قفل می‌سازند، زیرا مشرق زمینها برای شب بند (کلون) از چوب استفاده می‌کنند. بعضی دوره گرد هستند که در همه جا چرخ ریسمان ریزی و گهواره و امثال آن می‌سازند. جمعی زرگر هم دارد که غیر از انگشتریهای بدترکیب نقره ای چیزی نمی‌توانند بسازند. اما عده کثیری کارگران ابریشم باف دارند که خیلی ماهر هستند و پارچه‌های قشنگ و خوب می‌بافند» (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۶۷). در هر حال بازار منبع درآمد بود (باستانی پاریزی: ۱۵۱) و بازاری به کسانی گفته می‌شد که در بازار به فعالیت مشغول بودند و خصوصاً در سطح مملکت به تجارت اشتغال داشتند. بازاریان از نظر اقتصادی و حتی اجتماعی دارای نفوذ فوق العاده بودند و از ارکان تولید و تجارت و اقتصاد محسوب می‌شدند. آنها با دولتهای وقت رابطه ای بسیار نزدیک داشته از حاکمیت وقت جهت پیشبرد اهداف خویش استفاده می‌کردند (همان). اصناف در دوره صفویه از اهمیت سیاسی و اجتماعی و اقتصادی قابل توجهی برخوردار بودند و چون بیشترین احتیاجات جامعه را از اصناف و پیشه‌وران فراهم می‌کردند،

ارزش و مقامشان نیز به خوبی آشکار می شود. از نظر اجتماعی و دینی، اصناف رابطه نزدیکی با اهل علم و دولتمردان داشتند و گردانندگان اصلی هیأتها و مراسم مذهبی بودند و از نظر سیاسی نیز گاهی با ظلم و ستم به مقابله برمی خاستند و با بستن دکاکین به اعتراض می پرداختند. اصناف عبارت بودند از: بازاری؛ اهل حرف، صنعتگران یعنی کسانی که به مشاغلی نظیر خیاطی، بازاری، آهنگری و مسگری یا به کارهای توأم با هنر و خلاقیت مانند زربفت بافی، قالیبافی، میناکاری و طلا کاری می پرداختند. طبّاخان، آشپزان، فروشندگان اغذیه و لبنیات نیز در زمره اصناف قرار داشتند. اکثر صنعتگران نیز از طبقه بافنده ها، رنگرزا و گلدوزان تشکیل می شد. این صنعتگران در میداین شهرها و بازارها و در زیر طاقهایی که به همین منظور ساخته شده بود در کنار یکدیگر و به طور منظم مشغول کار می شدند (اولثاریوس، ۱۳۶۳: ۲۷۹).

از دیگر طبقات شهری دوره صفویه، سادات، علما و مشایخ بودند. سادات از آزادی زیادی برخوردار بودند. آنان موهای سر خود را به اندازه دو انگشت، بلند می گذاشتند و برخی موی سر را آنقدر بلند می کردند که به صورت گیزی به هم بافته می شد. آنان اجازه نداشتند با غیر سادات ازدواج کنند یا به شرب خمر پردازند. سادات معمولاً افرادی ثروتمند بودند، زیرا دهاتی از خود داشتند (سیورغال) و زحمت زیادی نمی کشیدند؛ به همین علت، با تکبر بر دیگران فخر می فروختند و غرور و نخوت بر آنان چیره بود. عده ای از افراد شیاد و متقلب نیز با ادعای سیادت به گدایی می پرداختند (همان). سادات معروف دوره شاه تهماسب اول عبارت بودند از: میر غیاث الدین محمود میر میران، میرزای مخدوم، میر میران یزدی، شاه قاسم نور بخش، شاه غیاث الدین اصفهانی، سید حسین کرکی جبل عاملی، میر فخرالدین سماکی، میر رحمت الله نجفی، شاه تقی الدین محمد، میر محمد باقر میر داماد، میر محمد مومن استرآبادی، امیر قوام الدین حسین اصفهانی، ... (واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۴۲۱ - ۳۲۸). از آنجا که صفویه مروج و مبلغ مذهب شیعه بود، طبعاً علمای شیعه نیز بسیار مورد توجه قرار می گرفتند و این باعث شد که علما در امور اجتماعی و سیاسی مملکت نقش مهمی ایفا کنند. چون از میان شاهان صفوی، شاه تهماسب اول و شاه سلطان حسین به جنبه های شریعت تشیع اثنی

عشری توجه داشتند و به مسائل غالبی و صوفیگری اهمیتی نمی دادند، نفوذ علما در دوره شاهان مذکور به اوج خود رسید.

مجتهد در دوره صفویه قدرت بسیار زیادی داشته تا آنجا که می توانست نسبت به جنگ و صلح نیز تصمیم بگیرد و بدون صلاحدید او هیچ کار مهمی که در زمینه حکومت بر مومنان باشد صورت نمی گرفت. شاه صفی تا حدودی تصنعی به مجتهدان احترام می گذاشت و در این کار پروای مردم را می کرد، زیرا پیروی آنان از مجتهد تا بدان پایه بود که شاه صلاح خود نمی دانست به یکی از اصول غیر قابل تخطی دین تجاوز کند و یا در کار مملکتداری، مرتکب امری شود که مجتهد ناگزیر باشد آن را خلاف دیانت اعلام کند (کمپفر، ۱۳۶۳: ۱۲۷). مشایخ و علمای مشهور دوره مذکور عبارت بودند از: شیخ علی بن عبدالعال کرکی، شیخ علی منشار، مولانا عبدالله شوشتری، مولانا میرزا جان، خواجه افضل الدین محمد ترکه، شیخ حسین عبدالصمد عاملی و پسرش شیخ بهاء الدین محمد معروف به شیخ بهایی، شیخ علی مشهور به ابن خاتون، شیخ لطف الله میسی جبل عاملی، مولانا محمد مشکک رستمدراری، مولانا محمد علی تبریزی، خواجه عبدالقادر کرمانی، مولانا مصلح الدین لاری و مولانا عبدالله یزدی (ترکمان: ۲۵۱ - ۲۴۴؛ واله اصفهانی، ۱۳۷۲: ۴۴۳ - ۴۲۹).

محمد بن شاه مرتضی کاشانی معروف به ملا محسن فیض، میرابوالقاسم فندرسکی، صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی معروف به ملاصدرا، ملا محمد تقی مجلسی، محمد باقر مجلسی فرزند ملا محمد تقی که مشهورترین عالم دوره اخیر صفویه بود (تنکابنی، ۱۳۴۶: ۴۵؛ صفا، ۱۳۷۲: ۶۷).

جامعه روستایی

هنگامی که جامعه ایرانی از تأسیس و استقرار دولت صفوی عبور کرد، زمینه شکوفایی اقتصادی به ویژه در عهد شاه عباس یکم آماده شد دلایل چندی برای رونق اقتصادی این دوران می توان اقامه کرد. گسترش اقتصاد تجاری ناشی از بازرگانی خارجی و برقراری آرامش و امنیت در بخش اعظم سرزمین ایران و سیاست های اقتصادی دولت صفوی از آن جمله اند.

پیامد این عوامل، رفاه نسبی جامعه دهقانی بود. گرچه دهقانان ایرانی عموماً دچار تنگناهای گوناگون بودند و به دلیل گسترش زمین های متعلق به شاه (خاصه) و زمین های دولتی (خالصه یا دیوانی) عده زیادی از آن ها مالک زمین نبودند، اما به هر روی حدی از بهبودی نسبی در وضع زندگی آن ها وجود داشت. شاردن، جواهر فروش و سیاح فرانسوی درباره وضع دهقانان ایرانی پس از عهد شاه عباس یکم می نویسد: «راستی این است که دهقانان ایرانی با آسایش خاطر و مرادمند زندگی می کنند. حتی کشاورزان اروپایی که روی مستعدترین و حاصل خیزترین زمین ها فعالیت می کنند، حاصل کارشان به اندازه دسترنج دهقانان ایرانی نیست. من زنان روستاییان را در همه جا دیده ام که گردن بندها، دستبندها و خلخال های نقره برگردن و دست و پا دارند. همچنین زنجیرهایی از نقره مزین به زر یا زر خالص که از گردن تا نافشان آویخته است. بچه هایشان نیز گردن بندها یا سینه ریزهایی از مرجان برگردن دارند. لباس و کفش کلیه مردان کشاورز و زنان و بچه هایشان همه خوب و نو است و ظروف غذا خوری و دیگر وسایل زندگانی همه کامل و آراسته است. اما در مقابل همواره در معرض توهین و بی احترامی و ضرب و شتم ماموران شاه و وزیران می باشند. و این ناخشنودی ها و تصادم ها زمانی به وقوع می پیوندد که دهقانان در برابر توقعات بجا یا نابجای ماموران مقاومت می کنند» (شاردن، ۱۳۷۲: ۳ / ۱۲۳۸). شاردن در عین حال به نکته مهمی درباره جامعه ایرانی اشاره می کند که قابل توجه است. او که در شرایط امنیت سیاسی و اقتصادی پس از شاه عباس یکم در ایران به سر می برده است، می نویسد: «به اعتقاد من در کلیه قوانین و در همه عادات و رفتار ایرانیان، نشانه های انسان دوستی به روشنی هویدا است و بسی بیش از آنچه در یک حکومت خودکامه و مطلق العنان می توان توقع و امید داشت، اصول بشر دوستی حاکم است.

به اعتقاد او، ایران این دوران کشوری بود که مردم آن با دادن مالیات تحت آزار و فشار نبودند؛ مالیات سرانه نمی دادند و از دادن عوارض کلیه مواد ضروری برای خوراک و پوشاک معاف بودند و حکومت با مردم به مدارا و معدلت رفتار می کرد. او می نویسد: «مردم ایران به دو طبقه ارباب و رعیت تقسیم می شدند، اما درآمدها به تناسب تقسیم می شد و حتی

محرومترین و بی نصیب ترین افراد رنج بسیار نمی بردند». از دید او سپاهیان ایران در آسودگی و خرمی به سر می بردند: «بیشتر قوانین و نظامات ایران به نفع رعایا یا تنظیم شده و هر زمان پادشاهی دادگر و بیدار دل و رعیت نواز بر اریکه سلطنت تکیه زند، در اجرای قوانین سخت گیر باشد و از خلافکاریهای وزیران بد آیین و زشتکار به شدت جلوگیری کند، می توان باور داشت که کشور ایران شکوفاترین و خوش فرجام ترین و نیکبخت ترین ممالک است و این وضع خوب در زمان پادشاهی شاه عباس بزرگ کاملاً برقرار بود» (همان: ۱۲۸۴ - ۱۲۸۳).

شادرن با ذکر این مطلب که بهترین و قاطع ترین وسیله سنجش و قضاوت در نرم خوبی و مردم گرایی یک حکومت، نگرش و بررسی وضع زندگی افراد معمولی جامعه است، می گوید: «من بر این باورم که رعایا و افراد پایین ترین طبقات جامعه ایرانی چه در شهرها و چه در دیه ها و آبادیهای کوچک از کلیه مواهب و لوازم زندگی به قدر ضرورت برخوردارند و گرچه نصف کشت گران ما فرانسویان زحمت نمی کشند و تن به کار نمی دهند، از همه چیز بی نیازند. نادارترین زنان کشاورزان، گردن و دست و پایشان به زیورهای سیمین آراسته است و برخی از آنها نیز ... زینت های زرین دارند». او با نظریه رایج زمان خود که بنا بر آن گفته می شود که زندگی رعایای ایران «برده وار» است، مخالفت می کند و می گوید: «هرگز به نکته ای» بر نخورده است که مؤید این قضاوت باشد؛ و می افزاید که رعایای ایرانی با آزادی تمام به هر جا که دلشان بخواهد بدون اجازه و گذر نامه رفت و آمدی می کنند و هر وقت اراده کنند، با زن و فرزند و دارایی شان به محل دلخواهشان کوچ می کنند (همان: ۱۲۸۵ - ۱۲۸۴).

در همین قسمت، شادرن به مطلب مهمی اشاره می کند. او با مقایسه میان «رعایای ایران» یا به عبارت بهتر مردم ایران و «رعایای مسیحی» یا مسیحیان ساکن اروپا می نویسد: «امتیاز مهمتری که رعایای ایران نسبت به رعایای مسیحی دارند این است که هرگز در امر مذهب مورد شکنجه و آزار قرار نمی گیرند. شمار پیشوایان دینی نه زیاد است، نه ثروتمندند و نه چندان پشت هم انداز و بخیل و توطئه گر و صاحب نفوذ که موجبات مزاحمت را فراهم آورند و به اجرای مراسم دینی ناچار کنند اما (مردم) این آزادی را ندارند که به دین دیگر مثلاً کیش مسیحی بگروند یا بت پرست... هر کس در انتخاب عقیده آزاد است و به شرط اینکه

احکام قرآن را رد و انکار نکنند، مجاز است منبت به استعداد و فهم خویش، آن را تعبیر و تفسیر کند (شاردن: ۱۲۸۵).

گرچه می توان نشانه هایی از گزافه گویی در اظهار نظرهای شاردن را نیز دید. تأکید او بر اینکه در صورت دادگری پادشاه، مردم در رفاه بودند، درست است، اما در واقع همواره چنین نبود، درباریان و کارگزاران حکومتی در مواردی سخت گیریهای جدی نسبت به مردم روا می داشتند. کمپفر که تقریباً هم زمان با شاردن در اصفهان بوده است، می نویسد که در دوره شاه سلیمان، او می کوشید تا با مردم به دادگری رفتار کند. وی اشاره می کند که معمولاً جلوی قصر شاه، ستم دیدگان از حکام و کارگزاران دولت «غوغا» می کردند و این امر در اثر اجتماع صاحبان عریضه و کسانی که از گزاف بودن مالیات و یا ظلم و ستم حکام شکایت دارند، فراوان رخ می دهد» (همان: ۶۸). او در عین حال می افزاید که شاه صفوی نه تنها از غوغای مردم رنجیده نمی شود، بلکه بی درنگ دستور می هد تا حکامی را که خلاف کاری آن ها به ثبوت رسیده باشد، کیفر دهند. علی رغم این اظهار نظرهای مثبت، به نظر می رسد که درباره میزان برخورداری توده مردم ایران در دوره صفویان نباید مبالغه کرد. واقعیت این است که سطح درآمد مردم در دوره های مختلف و تحت تأثیر تحولات سیاسی و نظامی متفاوت بود. همین امر منجر به بروز جنبش ها و ناآرامی های اجتماعی می شد.

نتیجه

حفظ نظام اجتماعی یکی از وظایف صفویان را تشکیل می داد. تأکید منابع تاریخی و سیاستنامه ها بر مفهوم عدالت مبنی بر این که هر یک از طبقات اجتماعی در جایگاه خود حفظ شوند تا مانع چیرگی و ظلم یکی بر دیگری شوند، گواه بر اهمیت و ضرورت اجرای چنین وظیفه ای از سوی پادشاه داشته است. صفویان نیز در توجه به این مهم گریزی نداشتند. زیرا تداوم قدرت و دولت و فراز آمدن بر چالشها که استمرار آن موجب بر هم خوردن ساختار اجتماعی می گردید آنان را ملزم به رعایت این مهم ساخته بود. از این روی صفویان برای رسیدن به اهداف خود به دو شیوه عمل کردند. نخست در حفظ نظام اجتماعی که مقصود

طبقاتی هستند که در کنار حاکمیت بهره مند از قدرت بوده و به شیوه سنتی بر اهل قلم و اهل شمشیر تقسیم می شدند تا آنجا پیش رفتند که از ناحیه آنان خللی بر دستگاه قدرت و هویت دولت وارد نمی شد. و آنگاه که چنین خطری شکل گرفت صفویان در صدد تغییر نظام اجتماعی به منظور دست یافتن به یک نظم جدید و در پیوند با نظام سیاسی بر آمدند.

کتابنامه

۱. اولثاریوس، آدام (۱۳۶۳)، *سفرنامه*، ترجمه احمد بهپور، چاپ اول، تهران: سازمان انتشاراتی و فرهنگی ابتکار.
۲. باستانی پاریزی، محمد ابراهیم (۱۳۶۷)، *سیاست و اقتصاد عصر صفوی*، چاپ چهارم، تهران: صفی علیشاه.
۳. برن، رهبر (۲۵۳۷)، *نظام ایالات در دوره صفویه*، ترجمه کیکاووس جهاننداری، چاپ اول، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۴. تاورنیه، ژان (۱۳۶۳)، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه ابوتراب نوری، تجدید نظر کلی و تصحیح حمید شیرانی، چاپ سوم، اصفهان: تأیید.
۵. ترکمان، اسکندر بیگ (۱۳۷۷)، *تاریخ عالم آرای عباسی* (۳جلد)، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، چاپ اول، تهران: دنیای کتاب.
۶. تنکابنی، محمد بن سلیمان (۱۳۴۶)، *قصص العلماء*، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمیه اسلامیة.
۷. حیدری الصفوی، شاه تهماسب بن اسماعیل (۱۳۶۳)، *تذکره شاه تهماسب*، تصحیح امرالله صفوی، چاپ دوم، تهران: شرق.
۸. خواندمیر، غیاث الدین بن همام الدین الحسینی (۱۳۶۲)، *حبیب السیر*، مجلد ۴، زیر نظر محمد دبیر سیاقی، چاپ سوم، تهران: خیام.
۹. روملو، حسن (۱۳۴۹)، *احسن التواریخ* (مجلد ۲)، تصحیح عبدالحسین نوایی، چاپ اول، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
۱۰. *سفرنامه های ونیزیان در ایران* (۱۳۴۹)، ترجمه منوچهر امیری، چاپ اول، تهران: خوارزمی.
۱۱. سیوری، راجر (۱۳۸۰)، *در باب صفویان*، ترجمه رمضان علی روح الهی، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
۱۲. سیوری، راجر (۱۳۷۴)، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، چاپ چهارم، تهران: نشر مرکز.
۱۳. شاردن، ژان (۱۳۷۲)، *سفرنامه (۵ جلد)*، ترجمه اقبال یغمایی، چاپ اول، تهران: تونس.
۱۴. صفا، ذبیح الله (۱۳۷۲)، *تاریخ ادبیات در ایران* (۵ مجلد)، چاپ سوم، تهران: فردوس.

۱۵. لمبتون، آن. ک. س (۱۳۷۷)، *مالک و زارع در ایران*، ترجمه منوچهر امیری، چاپ چهارم: تهران، علمی و فرهنگی.
۱۶. لمبتون، آن. ک. س (۱۳۷۲)، *تداوم و تحول در تاریخ میانه ایران*، ترجمه یعقوب آژند، چاپ اول، تهران: نشرنی.
۱۷. قمی، قاضی احمد بن شرف الدین حسینی (۱۳۵۹)، *خلاصه التواریخ* (۲ جلد)، تصحیح احسان اشراقی، چاپ اول، تهران: دانشگاه تهران.
۱۸. کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳)، *سفرنامه*، ترجمه کیکاووس جهانداری، چاپ سوم، تهران: خوارزمی.
۱۹. مینورسکی، ولادیمیر (۱۳۶۸)، *سازمان اداری حکومت صفوی یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره الملوک*، ترجمه مسعود رجب نیا، چاپ دوم، تهران: امیرکبیر.
۲۰. واله اصفهانی، محمد یوسف (۱۳۷۲)، *خلد برین*، به کوشش میرهاشم محدث، چاپ اول، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار.

21. Reid, James. *Tribalism and Society in Islamic Iran, 1500-1629*. Maliba: undena publications, 1983.
22. Minorsky, V. *Iranica Twenty Articles*, Tehran. 1964.
23. Savery, R. M. (1960) "the principal offices safavid state during the reign of Ismail I (907 – 930)." in *Bulletin of the school of oriental and afrigan studies* XXIII.